

بسم الله التّور

الميزان خوانی جلسه چهل و هشتم- سوره مبارکه زخرف -۱۴۰۰/۸/۴

- مروری بر محتوای کلی سوره مبارکه شوری و پاسخ به چند سوال

- شروع تفسیر سوره مبارکه زخرف

- شرح سیاق آیات ۱ - ۱۴ تا ابتدای آیه ۶

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

مروری بر محتوای کلی سوره مبارکه شوری و پاسخ به چند سوال

سوال: سوال اول طبق آیه سوره اعلی "سَنَقُرْئُكَ فَلَا تَنسَى (۶)" که خطاب به پیامبر فرموده شده آیا این نسیان فقط هنگام قرائت وحی بر پیامبر بوده یا اینکه کلاً در مواقع دیگر حیاتشان هم پیامبر دچار نسیان نمیشدند؟ پاسخ استاد: نه کلاً دچار نسیان نمی‌شدند، چون نسیان نتیجه اش ممکنه اشتباه و خطا باشه که از مقام عصمت مطلقه حضرت پیغمبر اکرم به دور هست. چون "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳)" {سوره مبارکه نجم} هست، نسیان هم معمولاً از در واقع ابزار شیطان هست. بحث نسیان خب یه چیزی است که از معصوم به دور است، معصوم مطلق.

سوال: سوال دوم آیه ۵۲ سوره شوری اون قسمت که فرمودند وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا و فرمودند که اینجا برای روح بحث وحی رو ایشان آوردند فرمودند أَوْحَيْنَا و حضرت علامه آیاتی را برای این استدلال کردند، منتها با توجه به اینکه ما آیه ای داریم مثلاً تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ... روح امری از جانب خداوند است، سوال شان این بود که چرا به جای انزال بحث أَوْحَيْنَا آمده؟ پاسخ استاد: (کامل اینرا جواب دادیم جلسه پیش). گفتیم که بحث روح را علامه دو حالت در نظر گرفته بودند یا به معنای قرآن هست یا روح امری هست که از عالم امر هست بعد آیاتی را استفاده کرده بودند تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ... هست هم در سوره نبا هم در سوره قدر که روح یک موجودی بالاتر از ملائکه یا یک فرشته ای بزرگتر از فرشته های دیگر هست یا یک موجودی که هنوز برای ما شناخته شده نیست که انبیا و اولیا با آن روح تایید میشوند و به کمکشان می آید یا معیت دارند حتی معصومین علیهم السلام. این دو تا آیه ای که علامه استفاده کردند برای اینکه بگوید که اینجا روح به معنای امر هست و از طرف دیگر گفتیم که کلمه هم امر هست، روح یک کلمه هست و هر دو قابل انزال هست. و چون وحی و روح و کلمه همه یک سنخ هستند "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲)" {سوره مبارکه یس} به معنای وحی هم آورده، یعنی وحی برای اینکه در اینجا بتواند اثبات بکند که حتی قرآن هم یک اتصال به عالم امر هم دارد.

(تشکر حضار از استاد: در رابطه با مباحث جانبی که در رابطه با بحث وحی فرمودید و نقد نظریات آقای سروش و مکاتب انحرافی و عرفان های کاذب که فرمودید خیلی پیام تشکر آمده و مایل هستند که بحث ادامه داشته باشد. فرمایشات استاد: ان شاءالله ما که هنوز عرفان های کاذب را فعلاً در بحث یهود توقف کردیم می‌خواهیم پیش ببریم انشالله تا برسیم به صهیونیست و عرفان کابالا یا قابالا و بعد عرفان های کاذب دیگه و بعد برسیم به مباحث مبتلا به جامعه در مورد عرفان های کاذب از جمله عرفان حلقه و عرفان ووشو و بحث های مربوط به یوگا، حالا اینها رو خواهیم رسید ان شاءالله. فعلاً از بحث عرفان های کاذب، مشغول بنی اسرائیل هستیم تا برسونیم این بحث به صهیونیسم و عرفان کابالا.)

سوال: کلاً نحوه مطالعه المیزان به چه صورتی باشد، چون در المیزان نقد نظریات مفسرین میشود، بعضاً علامه پاسخ میدهند یا مثلاً همین آیات آخر سوره شوری که خیلی خیلی بحث داشت و مطالب کلیدی داشت؛ می فرمایند که با چه محوری المیزان خوانده شود که در بحث تدبرها المیزان محوریت دارد تا بتوانند با المیزان تراز کنند چه جوری بخوانند که بتوانند استفاده بیشتری ببرند؟ پاسخ استاد: ببینید یک متن هر چقدر هم سنگین باشه با چند بار خواندن دست آدم میاد که چه جوری با اون ارتباط برقرار کند. متأسفانه یه مقدار ایراد به ترجمه اش هست آن ترجمه که الان در دسترس هست، البته ترجمه خوبیه یعنی با توجه به ثقیل بودن اصل مطلب المیزان عربی، دو تا ترجمه که داریم که در هر دو ترجمه سعی بر این شده که حتماً امانت داری بکنند و مطلب اصلی را به درست ترین وجه انتقال بدهند. نکته ای که هست مثلاً فکر کنید این ترجمه برای چهل پنجاه سال پیش هست، ادبیات و نثرش هم برای آن موقع است. شاید لازم باشد که یک بار دیگه ترجمه انجام بگیرد با ادبیات امروز. منتها بعضی از کلمات را نمی شود غیر از آن واژه چیز دیگری در نظر گرفت یعنی رساترین شکل ممکن همین هست که در ترجمه گفته شده اما بعضی جاها میشود ساده تر کرد حالا یک خرده تنزل داد و مطلب را رساند. اما در کل بگویم قرار نیست که المیزان مثل تفاسیر معمولی و عامه باشد. ما از اول گفتیم که المیزان یک تفسیر سخت و بسیار سنگین هست و می خواهید با متنش ارتباط برقرار بکنید برای هر جمله یک چک نویس یا خلاصه نویسی داشته باشید نکات را حتماً در کاغذ دیگه یادداشت کنید. هر چه قدر که متوجه شدید. علامه فرض را بر این می گذارد که مخاطب با علم عربی آشناست هم با صنایع ادبی؛ برای همین وقتی از صنعتی صحبت میکند توضیح نمیدهد این صنعت چیه؟ فردی که میخواند خودش باید جداگانه بررسی کند که صنعت التفات چی هست صنعت استدراک چی هست؟ اینها را که استفاده میکند. بنا را بر این می گذارد که مخاطب باید خودش را بالا بکشد.

سوال: فرمودند به صورت خودخوان و بدون استاد میشود استفاده کرد؟ زمینه عربی و زمینه تفسیر را باید داشته باشید اگر بدون استاد می خواهید بخوانید. نخیر؛ حالت بداهه و در بدو ورود امکانش نیست و جذابیت ظاهری هم ندارد همین طوری وارد کتاب بشوید اصلاً جذب تون نمیکند.

سوال: پیشنهادتون برای کسی که میخواهد تازه شروع کند چی هست؟ از کجا شروع کند؟ آیا همین روالی که ما شروع کردیم - از سور حوامیم شروع کردیم - برای کسی که می خواهد خودخوان شروع کند پیشنهادتون چی هست؟ یک خلاصه المیزانی هست که یک مترجم لبنانی به نام مصطفی شاکری، ایشان روان ترش کرده و خیلی خلاصه کرده که میشه از این خلاصه هم استفاده کرد. و از سوره های کوچک، باز هم میگویم که سوره توحید واقعا سنگینه. سوره هایی مثل فلق یا سوره کوثر و از یکسری مباحث کوچکتر بشه شروع کرد و بعداً برید سراغ حمد. چون حمد المیزان واقعاً سنگین هست یعنی کسی بیاد بدو ورود وارد حمد بشود چیزی متوجه نمی شود. قبل از اینکه تفسیر المیزان شروع بکنیم باید یکسری علوم دیگر را کسب کنیم و هم استاد داشته باشیم. خلاصه المیزان هم چیز خوبی هست.

سوال: صرف و نحو؟ شما عربی هر جوری میتوانید بخوانید. کتاب مبادی العربیه (جلد یک تا چهار) بهترین منبع برای یادگیری عربی هست. از جلد یک شروع کنند به خواندن و صرف و نحو یاد بگیرند. من آنچه برای صرف و

نحو المیزان الان میگویم همان کتاب دبیرستان کافی هست و ریشه یابی ها و وزن های فعلی و صرف ها را بر پایه کتاب و دانش دبیرستان انجام میدهم.

سخن حضار: جزوه های آقای حمید محمدی برای صرف و نحو های مقدماتی و متوسطه و عالی خوب هست.

سوال: مفتاح المیزان سه جلدی؟ بله آن هم خوب هست. ولی هیچ کدام از این ها المیزان نمی شود و ما بعد از المیزان فارسی به سراغ المیزان عربی می رویم.

ما سوره شوری را داشتیم که گفتیم با وحی شروع میشود و با وحی تموم میشود عمده مطلب روی وحی تمرکز کرده، محور کلام وحی بوده است چه به شکل آیات توحیدی چه به شکل صفات مومنین و کفار. همه اینها را کلاً از وحی نتیجه گرفته و آیات شاخصی که این سوره داشت یکی " ...لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى... " و یکی آیات آخر سوره بود. جمع بندی سوره در همان ۲ آیه آخر بود و بحث تکلم را کاملاً باز کرده بود و از انبیا صحبت کرد و نحوه استفاده انبیا از وحی، که این ها رو کاملاً توضیح دادیم. لغات خیلی خاصی این سوره نداشت که ریشه خیلی خاصی داشته باشد و معمولاً تکرار شده بود.

شروع تفسیر سوره مبارکه زخرف

(دقیقه ۱۵ - ثانیه ۲۱) در همین راستا و در همین مبحث که وحی هست سوره زخرف هم همین هست انگار که اصل مطلب رو میگیرد و ادامه میدهد منتها سوره زخرف یک کم بیانش متفاوت است، بیشتر به انبیا پرداخته یعنی سوره شوری مقدمه و مسیر را باز کرده از طریق وحی و یک اشاره‌ای هم به انبیا کرده و سوره زخرف بیشتر به انبیا پرداخته است از بابت انذار هست.

سوره کاملاً مکی هست شاید یک آیه محل چالش و اختلاف باشد که علامه راجع به آن بعداً صحبت بکنند و سیاق بندی که دارد ابتدا سوره از آیه ۱ تا ۱۴ در سیاق اول جا می گیرد و مقام سوره، چون سوره مکی هست مقام اندازی به آن غالب هست. مبحث وحی را به شیوه دیگر به ارسال رسل ادامه میدهد و به سنت الهی میپردازد مثلاً ارسال رسل یکی از سنت های الهی است و هیچ چیزی نمیتواند مانع کار خدا در ارسال رسل باشد و در ارائه این سنت. وقتی که ارسال رسل را در ابتدا به صورت اجمالی بیان می کند بعد تفصیل می دهد از پیامبرانی مثل حضرت ابراهیم از حضرت عیسی و موسی صحبت میکند و مطالبی رو از کفار نقل میکند و به یک سخن کفر آمیز مشرکین را بیشتر می پردازد، راجع به فرزند گرفتن خداوند و اینکه ملائکه دختران خدا هستند این مطلب را با استدلال و برهان جواب میدهد و بیشتر به آن می پردازد.

شرح سیاق آیات ۱ - ۱۴ تا ابتدای آیه ۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

" حم (۴۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) " حم که ما نمی دانیم معنی اش چی هست، یک رمزی هست بین خدا و پیغمبر است و ما به آن نمی پردازیم.

وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ این واو، واو قسم است واو سوگند است و سوره را با قسم شروع می کند، قسم به کتابی که مبین است جواب قسم چی هست؟ " إِنْ أَنْجَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ... (۳) " ما قرآن را عربی قرار دادیم جای دیگری هست انزلناه قرآنا عربيا اما اینجا بحث جعل است یعنی مقرر شده به این شکل تثبیت شده به این شکل نازل شده خلق شده چون معانی مختلف میتوانیم برای جلب بیاوریم. چرا مبین هست؟ چون کاملاً با طریق هدایت در ارتباط هست طریق هدایت را باز میکند روشن میکند و مسیر کاملاً واضح هست. مثل آیه " ... وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ... " (سوره نحل آیه ۸۹) که همون ریشه تبیان بر وزن تفعال و با ریشه مبین بر وزن مفاعل یکی هستند یعنی بَينَ هست. بَينَ یعنی چی؟ یعنی همین الان که من اینجا نشستم نور آفتاب رو دارم دریافت می کنم به واضحی همین مطلب الان میگویم روز هست، کسی نمیتواند بگه الان شب هست. وقتی میگوییم یک چیزی مبین هست یعنی همین الان که من و شما نشستیم و راجع به میزان صحبت میکنیم

روز هست و کسی راجع به روز بودن اون شکی ندارد به همین وضوح روز هست آفتاب داریم پس قرآن هم به همین وضوح به همین محکمی مسیر هدایت را روشن میکند و برای ما باز میکند و هر چیزی را بیان میکند وقتی بیان میگوییم یعنی هر چیزی را روشن میکند جای ابهام باقی نمی گذارد هیچ نقطه ضعف در آن نیست. " ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ " {سوره مبارکه بقره آیه ۲} وقتی قسم خورد جواب قسم میخوایم. " إِنْ أَنْجَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) " هُ ضَمِيرِ دَر جَعَلْنَاهُ بَرْمِیْگَرَدَد بَه کِتَابِ یَعْنِی وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. قُرْآنًا عَرَبِيًّا بَاز مَآ مِیْتَوَانِیْم گریز بزنییم

به نظرات چند جلسه گذشته راجع به عربی بودن لفظ قرآن که لفظ هم از جانب خداست و میتوانیم یک آیه بهش اشاره بکنیم إِنْ أَنْجَلْنَاهُ ما خودمان آن رو عربی قرار دادیم کتابی که به لغت عربی قرائت میشود. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ غایت اون جعل را بیان می کند، یعنی چرا ما قرار دادیم قرآن را در قالب لغت عربی؟ یا بگیم عربی صفت قرآن است چرا این کار را کردیم؟ شاید که، امید این است، غرض این است که تعقل صورت بگیرد.

یک نکته: ما از واژه عقل در قرآن چیزی نداریم از خود عقل، یک عَقْلُوهُ داریم مِنْ بَعْدِ مَا عَقْلُوهُ (در سوره بقره، یه ۷۵) یک یعقلون و یک تعقلون داریم. تعقل هم نداریم ما مجبوریم در معنی تعقلون بگیم تعقل یعنی ترجمه بهتری نمیتوانیم برای آن پیدا کنیم. تعقل یعنی استفاده از عقل. وقتی میگوید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید شما از عقل تون استفاده کنید. همه عقل دارند اما همه تعقل ندارند پس این در جای خودش واضح هست.

سوال: سوال کردند که آیا مقصود از عربی بودن بدون ابهام بودن است؟ این یک نظریه ای هست که الان خیلی بهش می پردازند، مقالات و رساله های زیادی هم در این باب نوشته شده است. بله احتمالاً این جوری است به احتمال زیاد منظور از عربی بودن این است که ابهامی در آن نیست. اما لغت هم لغت عربی هست به خاطر این که پیغمبر، پیغمبر عربی است به خاطر اینکه سرزمین حجاز زبانش عربی هست.

چند جلسه پیش راجع به این صحبت کردم که نقطه انزال قرآن، محل فرود و منطقه و سرزمینی که قرار است پیغمبر آخر از آنجا مبعوث شوند چون قومیت در ارسال رسل و انزال کتب مهم است پس قرآن هم به زبان عربی هست. منتها به تنهایی خود زبان عربی این قابلیت را دارد که وضوح دارد و وسعت معنایی زیادی دارد و به شهادت زبان دانان جزو زبان هایی هست که ابهامش خیلی کم هست نسبت به زبان های دیگر و زبان عربی برای هر مفهوم واژه دارد و ممکنه در زبان های دیگه انقدر مفهوم محور نباشیم یعنی لفظ محور باشیم معنا اینقدر دخالت نداشته باشد به خاطر همین اگر ما بخواهیم مثلاً واژه مثل کریم را به زبان فارسی ترجمه کنیم به سختی می افتیم ما برای هر مفهومی از بخشندگی که در فارسی میگوییم بخشندگی و به غیر از بخشندگی فکرنمی کنیم کلمه ای دیگری داشته باشیم که این رو برساند فقط در فارسی صرف، ممکن هست شما سخاوت بگویید، سخاوت عربی هست. ما فقط در فارسی یک واژه بخشش داریم اما همین بخشش که انواع و اقسام پیدا میکند در عربی متفاوت هست. رثوف سخی رحیم کریم جواد همه اینها را در فارسی بخشش ترجمه می کنیم. پس علاوه بر اینکه نباید قوم عرب زبان از این عربی بودن قرآن به نفع خودشان استفاده کنند و حالت نژادپرستی بهش نگاه نکنند چون اصلاً منظور خدا چیز دیگه ای بوده چون پیغمبر عرب زبان هست قومش و منطقه عرب زبان هست پس قرآن هم عربی هست. اگر قرار بود قرآن در سرزمین دیگری نازل بشود و پیغمبر زبانش چیز دیگری باشد قطعاً به همان زبان بود. پس فعلاً عرب زبان ها برای خودشان این رو فضیلت نگیرند چرا که کسانی آمدند قرآن را اطلاع دادند که اکثراً عرب زبان نبودند. پس این دلیل نشود برای نژادپرستی آنها یا فکرهای متکبرانه شون. ما زبان عربی رو جدای از قوم عرب در نظر میگیریم چون حضرت اسماعیل این زبان را کشف کردند و این زبان را پایه گذاری کردند و اولین کسی هستند که به شهادت تاریخ به زبان عربی صحبت کردند و به زبان عربی نوشتند با اینکه خودشون عبری بودند و فرزند حضرت ابراهیم هستند زبان اصلیشون عبری هست اما وقتی با قبيله جرهم با هم یکی شدند زبان عربی را پایه گذاری کردند اصطلاحاً توی زبان شناسی میگوییم زبان عبری و عربی ریشه مشترک دارند زبان ام شون یکی هست زبان مادری شان یکی هست. مثلاً زبان فرانسه و اسپانیا ام شون یکی هست. عرب ها خیلی به خودشون ننازند درست هست که جای افتخار دارد. اما بعضاً چرا من این را می گویم؟ چون بعضی از این عرب زبان های نسبتاً عزیز احادیثی رو جعل کردند که مثلاً زبان اهل بهشت عربی هست؛ البته این حدیث سندش مشکل دارد و محتواش هم مشکل دارد. یا کلاً از این سلاح استفاده کردند برای تحقیر و تذلیل اقوام دیگر. ما نمی خواهیم اینجا بحث زبان شناسی راه بندازیم. گفتیم دلیل عربی بودن قرآن به لغت عربی هست نه این عربیاً که بگیم واضح هست نه این یک حرف دیگری هست. قرآن بدون ابهام هست پس می شود عرب، عرب یعنی بدون ابهام. لغت عربی حرف دیگری هست دلیل لغت عربی بودنش این است چون پیغمبر آخرالزمان عرب زبان بوده سرزمینش هم سرزمینی هست که قومش عربی هست این دلیلش هست. اگر پیغمبر جای دیگری بودند حتماً زبان دیگری بود، برای خدا هیچ فرقی نمیکند که کتابش را کجا بفرستد. اگر آن نقطه بحران زده بشود یک نقطه ای از روی کره زمین در تمدن انسانی بحران توحیدی داشته باشد و اینها از لحاظ اخلاق به قدری سقوط نکنند که پیغمبر لازم باشند پس خداوند واجب می کند بر خودش، بر اساس سنت ارسال رسل آنجا پیغمبر بفرستم، برای خدا چه فرقی می کند که این مردم کی باشند پیغمبر کی باشد میخواهد بحث هدایت رو راه بندازد. حالا از شانس این عربها پیغمبر آخرالزمان در سرزمین حجاز به زبان عربی کتابش رو آورده.

من بحث کردم که این منطقه حجاز یک منطقه بسیار خاصی هست از یک طرف نزدیک روم هست و از طرف دیگر نزدیک شامات هست و از آن طرف سمت ایران و عراق هست یعنی یک منطقه خاصی هست که اگر این نقطه درست بشود میتواند مرکز دایره ای باشد که از آن اسلام به اطراف توسعه پیدا کند. لغت عربی منظور این بود، لغت عربی با عربی بودنش دو بحث جدا هست. (اگر واژه های عربی را از فارسی امروزی بردارید چیزی ارزش نمی ماند). **لَعَلَّكُمْ** امید تعقل، میگویند برای خدا که نمی توانیم امیدوار بودن را در نظر بگیریم چون منزله از اینکه انتظار بکشد و امیدوار باشد. پس یا قائم به مقام هست یعنی مقام این جور ایجاب میکند مقام سخن یا قائم به مخاطب هست یعنی اینکه مخاطب باید از خودش همچنین امیدی داشته باشد و انتظار داشته باشد که هدایت پیدا کند و گرنه خدا آخر و عاقبت ما رو خوب میداند. قبل از اینکه قرآن به لغت عربی نازل بشود دقت کنید (برای همین میگوییم که عربها به خودشان ننازند) قرآن قبل از اینکه به زبان عربی در بیاید یک مرحله ای دارد به نام کتاب مکنون؛ کدام سوره هست؟ در سوره واقعه. " **وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعَلْمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹)** " این لفظی که اینجا در ترجمه می بینید میگوید در مرحله ی که کیهونت همان کتاب مکنون هست که همان لوح محفوظ هست. یعنی قبل از اینکه قرآن به شکل عربی بیاید و در واژه عربی جا بشود در لوح محفوظ اصلاً لفظی نیست معنایی هست. که اتفاقاً از دسترس عقول بشر هم خارج هست و عقول بشر به آن دسترسی ندارد حتی اگر ما بیاییم مقامات بسیار زیادی را برای عقل و حوزه و میدان زیادی در واقع برای عقل تعریف بکنیم باز هم لوح محفوظ از دسترسی عقل در امان است، صیانت شده عقل بشری. بعد علامه میگن که از این آیه می فهمیم که کتاب برحسب موطن نفس الامر و واقعیتش مافوق فکر و اجنبی از عقول بشری است یعنی چون واقعیت قرآن دور از این حرفا هست دور از فهم بشر هست و خدا این قرآن رو از موطن خودش پایین آورده و در خور فهم بشر کرده در قالب لغت عربی در آورده به این امید که عقول بشر (تعقل) با آن انس بگیرد و حقایقش را بفهمد.

آیه بعد " **وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (۴)** " گفتیم مافوق تعقل العقول بشری است. ضمیر **إِنَّهُ** برمیگردد به کتاب و **أُمِّ الْكِتَابِ** همان لوح محفوظ است مثل سوره بروج " **بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (۲۲)** " لوح محفوظ را ام الکتاب گفته، به خاطر این که لوح محفوظ ریشه همه کتب آسمانی است. یعنی واقعیت تورات واقعیت انجیل واقعیت کتب آسمانی دیگر واقعیت کتب شریعتی همه در لوح محفوظ هست، این ها در لوح محفوظ یک جا هستند از یک سنخ هستند و هر کتاب آسمانی از آن استنساخ می شود نسخه برداری می شود. دو تا قید آورده یکی **أُمِّ الْكِتَابِ** است و یکی **لَدَيْنَا**، این دو تا را بحث توضیحی آورده. احتراز یعنی پرهیز، دوری. این دو تا را آورده که به ذهن آشنا باشد و توضیح داده باشد نه اینکه بخواهد از ذهن دور بکند یعنی چی؟ یعنی آن قرآنی که نزد خداست همین که الان اینجاست، آن قرآنی که نزد خداست ام الکتاب و هم لدینا است همین قرآنی است که دست ماست. پس قرآن دو تا نیست قرآن دو تا هستی دارد یک هستی کتاب مکنونی یک هستی تنزل یافته لغت عربی. دو تا مقام داره مثلاً پس این قرآن دو تا نیست که یکیش پیش ما باشد یکیش در لوح محفوظ باشد. یکی هست و دو نوع هستی دارد دو نوع مقام دارد.

علی یعنی بلند مرتبه، قرآن در آن حال که در لوح محفوظ است یک قدر و منزلتی رفیع تر از آن دارد که عقول بتوانند آن را درک کنند و **وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ** و حکیم یعنی اینکه یکپارچه است. بحث احکام و

تفصیل را یادتون هست که گفتیم علامه خیلی از آیه دو سوره مبارکه هود استفاده میکند "کِتَابٌ أَحْکَمَتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۲)" بحث احکام و تفصیل آیه ۲ آیه شاخص کل هست یعنی در سوره های دیگر هم کاربرد دارد. مثل " إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) " هست، مثل آیه ۲۱ سوره حجر هست این چند آیه را علامه خیلی بهش می پردازد توی کل قرآن از آن ها استفاده می کند. آیه سوره هود بسیار بسیار مورد استفاده هست بحث احکام و تفصیل. احکام یعنی یکپارچه است هنوز جزء جزء نشده هنوز تکه تکه نشده بخش بخش نشده. من این مثال رو زدم اگر همه قرآن را داخل یک ظرفی بریزیم اسم ظرف را باید بگذاریم توحید، اگر از آن ظرف آیات قرآن را دونه دونه در بیاریم همش باز با رنگ توحیدی از درون آن ظرف درمیداد. مثلا توحید در اخلاق توحید در عمل توحید در عبادت توحید در اوامر و نواهی همه قرآن را یعنی ۶۲۳۶ آیه را جمع کنیم میشود توحید، بازش کنیم میشود آیات وعده و وعید و آیات مومنین، کفار، انبیا، قصص انبیا، امتهای گذشته و هلاکت های آنها، باز همه اینها رنگ و بویی از توحید دارد. پس وقتی میگوییم که این قرآن در لوح محفوظ در نزد خداوند هست و مقام این قرآن علی و حکیم هست یعنی هنوز وقتی در لوح محفوظ هست تکه تکه نشده فصلت نشده، فصلت نشده تفصیل پیدا نکرده، این دقیقا با آیه ۲ سوره هود مطابقت می کند.

سوال: از لحظه مرگ به خاطر اینکه آخرت زبانش عربی هست صحیح نیست؟ به این حدیث ایراد وارد کردند. اصلا آنجا بحث لفظ نیست که بخواهیم بگیم که زبان اهل بهشت زبان عربی است. علامه کاملا این رد می کند. چون لفظ و زبانها مال بشر هست آنجا نیازی به استفاده از الفاظ و کلمات زمینی نداریم آنجا کلام از سنخ دیگری است " دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ... " (سوره مبارکه یونس آیه ۱۰) دعوا و قول دارند اما زبان بشری ممکنه نداشته باشند اقرار داریم کلام داریم منتها سنخش فرق میکند.

سوال: ام الكتاب، احکام ، قرآن وقتی در دسترس ما تفصیل هست ؟بله؛ قرآن در ام الكتاب محکم هست حکیم هست وقتی در دسترس ما قرار میگیره مفصل است.

سوال: زبان اهل بهشت طه و یس هست پس چیست؟ آیا منافاتی...؟ نگفته لفظش لفظ عربی هست، مفهومی هست. علاوه بر ویژگی های زبان عربی که ما منکرش نیستیم که کاملترین زبانه و مفهوم محور هست اما امتیازی برای عرب زبان نیست امتیاز برای خود قرآن هست. عربی یعنی واضح در مقابل عجمی یعنی کنگ. بعضی از اقوام متکبر حجاز را به اصطلاح امروزی جو گرفت و آمدند احادیث جعلی ساختن و گفتند هر کس غیر از ما هست پس عجم هست، ببخشید خیلی تحقیر و توهین هم کردند و این درست نیست و با اهداف مکارم الاخلاقی پیغمبر اصلا جور در نمی آید. کما اینکه ما در تاریخ داریم ائمه ما چندین زبان بلد بودند این را هم باید بگویم ائمه ما چند زبانه هستند، چون با عرب حشر و نشر دارند عربی صحبت می کنند به محض اینکه افرادی غیر عرب باشند با زبان آنها صحبت می کنند امتیاز کسی برای خودش نگیرد امتیاز فقط تقوا است. امام رضا علیه السلام غلام بلغاری داشتند به زبان بلغاری با غلام صحبت می کردند توی تاریخ است امام رضا چند زبانه هستند آفریقایی هندی ترکی فارسی عربی همه را بلدند این ها براشون لدنی هست کلاس نمی خواهند بروند.

پس یک دانه علی حکیم بودنش را گفتیم و یک دلیل باعث اینکه این دو صفت آمده دور از عقول بشری هست چون عقل بشر فقط چیزهایی رو می تواند بفهمد که برایش تعریف شده باشد از جنس مثل مفاهیم و الفاظ بوده

باشد مقدمات حتماً برایش تعریف شده باشد مثل آیات و جملات قرآنی. حالا دو تا آیه را با هم یک جا معنی کنیم، کتاب نزد ما در لوح محفوظ یک مقام رفیعی دارد دارای احکام و ائقانی است که به خاطر همان مقام رفیع به آن احکام و ائقان عقول دسترسی به آن ندارد و ما آن را نازل و در خور درک عقول کردیم یعنی آن را خواندنی و عربی کردیم باشد که مردم آن را بفهمند و در آن تعقل کنند. خیلی جالب هست در یک مرحله ای از عقول از دسترس عقول خارج است و در یک مرحله ای میگوید تعقل در آن انجام بدید.

سوال، وقتی میگوید لعلمک تعقلون یعنی فهمیدن این قرآن عربی برای مردم ممکن هست و ما میتوانیم این کتاب رو که نازل و درخور فهم بشر شده به شکل یک کتاب عربی درآمده بخوانیم و تعقل کنیم. حالا آیا این درک و تعقل ما عین همان چیزی است که در ام الكتاب هست چون گفتیم ام الكتاب از عقول جداست و از عقول محفوظ هست، اگر از عقول محفوظ هست ما چطور میتوانیم در آن تعقل کنیم؟ پس یک شبهه اینجا به وجود می آید پس این قرآن همان نیست که در ام کتاب هست، اول این گفتیم تاکید لدینا و ام الكتاب سر این هست که این همون هست. آن لوح محفوظ که عقلمون بهش نمیرسد اما این قرآن عقلمون بهش میرسد. حالا چه جوری جواب بدیم؟ علامه میگویند که آن جا که بگوییم که آیا این قرآن همان هست یا نه؟ قطعاً این قرآن همان است یعنی قرآنی که ما الان دستمان داریم همانی است که در لوح محفوظه منتها مقام بالاترش فی کتاب مکنون و همینی که از این قرآن درک می کنیم همونیه که در لوح محفوظ است. حالا این تناقض را چه جوری حلش کنیم؟ ما قرآن لوح محفوظ را نمیتوانیم درونش تعقل داشته باشیم چون عقلمون بهش نمیرسد اما قرآنی که در دستمونه عقل مون بهش میرسد بعد شما میگویید همونه، اگر همونه پس چرا یک جایی عقلمون میرسد و یک جایی نمیرسد؟ این شبهه است. علامه میگویند که نسبت بین قرآنی که در دست ماست و قرآنی که در لوح محفوظ هست نسبت بین مثل و ممثل هست. مثل عین ممثل هست، ولی وقتی کسی چیزی برایش ممثل شده فقط مثل رو میفهمد؛ یعنی چی؟ مثل اینکه شما (من ناچار هستم مثال را خیلی تنزل بدهم برای تفهیم بیشتر) الان شما میخواهید برج میلاد را تصور کنید، برج میلاد با همه چیزش کاملاً توی ذهنتون می آورید شما برج میلاد را در ذهنتون آوردید یا تصویرش را آوردید؟ تصویرش را آوردید، پس برج میلاد در ذهن ما ممثل شده، در حالیکه اصلش یک چیز دیگر است. قرآن هم همین است قرآن تنزل پیدا می کند مقام تنزیل پیدا می کند از آن مقام مکنون پایین می آید، یک چیز هست واحد هست برای اینکه ما عقلمون بهش برسد خداوند این تنزل را انجام داده. بعضی مفسرین گفتند علی بودن قرآن این هست که در بلاغتش عالییه؛ این رو علامه رد کردند. یا گفتند برای هر کتاب دیگری عالییه، همه اینها هست اما منظور آنجا این نیست. در مورد حکیم گفتند یعنی حکمت بالغه دارد یا جزء با حکمت منطبق نمیشود، این با منظور نظر علامه کاملاً متفاوت هست. علامه میگوید که علی بودن به خاطر اینکه مقام لوح محفوظ هست، حکیم بودن به خاطر اینکه قبل از اینکه به واژه در بیاد احکام دارد. اینجا حکیم بودن به معنای حکمت داشتن نیست حکمتی که ما میگوییم معرفت و اینها، حکیم بودن یعنی محکمه یعنی یکپارچه هست یعنی هنوز جزء جزء نشده. این را دقت کنید. بله مرتبه تنزیلش با مرتبه کتاب مکنون یا لوح محفوظیش با هم فرق میکند یعنی تنزل پیدا کرده وقتی مثل میشه قابل درک هست.

آیه بعدی "أَفَنضْرِبُ عَنْكُمُ الدِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ (۵)" استفهام در اینجا استفهام انکاری هست. حکیم بودن یعنی حکم غیر قابل تغییر؛ اینجا حکیم بودن یعنی احکام داشتن؛ جای دیگه حکیم بودن یعنی

حکمت داشتن محکم کار بودن. اینجا به خاطر لَدینا (من این توضیح دادم) علی حکیم هست. با هم فرق میکنند. ما اصطلاحاً این بحث را می‌گوییم وجوه؛ یعنی چی؟ یعنی یک لغت در یک آیه درسته یک معنی مشخصی دارد اما مراد از آن لغت در این آیه یک چیز متفاوتی است یک وجه دیگری از اون لغت رو ما می‌آییم باز می‌کنیم. جاهای دیگه می‌گوییم خداوند علیم حکیم هست یا حکیم علیم هست جای صفت را عوض کنیم، آنجا حکیم از حَکَمَ به معنای غیر قابل نفوذ، محکم کار، حکمت کار هست اینجا حکیم برای قرآن یعنی اینکه قبل از اینکه در قالب لفظ قرار بگیرد یکپارچه بوده یک تیکه بوده جزء جزء نشده بوده. (احکام و تفصیل در دروس تدبر هم همین هستند شما به پشمی را جمع کنید گوله کنید اندازه یک توپ میشود، کاملاً بازش کنید پشم را بزیند میشود تفصیل، جمعش کنید میشود احکام، بازش کنید میشود تفصیل). قرآن هم جمعش می‌شود توحید، همه ی آن ۶۲۳۶ آیه میشود توحید، بازش کنید میشود ۶۲۳۶ آیات در مقوله امثال و حَکَم، آیات فقهی، داستان ها، انذار، تبشیر، وعده و وعید.

استفهام در أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا استفهام انکاری هست. ما چند نوع استفهام داریم استفهام انکاری داریم استفهام تقریری داریم استفهام تعجیبی داریم، در واقع استفهام اینجوری یعنی سوالی که جوابش مشخص است از خود طرف که انکار میکند سوال میکند، آن هم ناچار هست تایید بکند. حرف فاء که بر سر فنضرب است فاء تفریع هست یعنی نتیجه یعنی فرع بر مطالب قبلی، نتیجه گرفتیم از مطالب قبلی. ضَرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ فعل ضرب با حرف اضافه عن آمده و کلمه ذکر، ذکر یعنی قرآن؛ ضرب عن یعنی اعراض یعنی برگرداندن روی سخن. در مجمع ریشه اصلی این جمله این بوده که سواره وقتی سوار بر حیوان خود سوار می‌شود و می‌خواهد آن را به طرف دیگر متوجه کند با تازیانه یا چوب دستیش آن را می‌زند تا متوجه طرفی که او می‌خواهد بشود که درباره این عمل می‌گفتند صَرَفَهُ عن، حیوان را از آن سو منصرف کرد یا می‌گفتند عدل عن، بعد به جای این صرف و عدل گفتند چی؟ ضرب. صفح هم اعراض هست مفعول له هست یعنی مفعول لاجله، یعنی در ترجمه "به خاطر" یا "به دلیل" مثلاً بیاوریم.

حالا چه جور معنا کنیم؟ ممکن است صفح البته گفته به معنای طرف و جانب هم باشد. آن کنتم درواقع "لأن کنتم" است و "لام جر" پشت آن است و این "لام جر" حذف شده است. حالا معنی کنیم، آیا ذکر که قرآن هست که عربی است که قرار شد که خواندنی بشود و تعقل در آن انجام بشود ما بیایم این ذکر را از شما برگردانیم؟ چون استفهام انکاری است خود خدا جواب می‌دهد، خیر ما همچین کاری را نمی‌کنیم به خاطر این که شما مردمی اسرافگر هستید ما این کار را نمی‌کنیم. چرا فکر کردید چون شما مسرف هستید ما باید قرآن را بر شما نازل نکنیم؟ ما این کار را می‌کنیم چون این سنت و قانون ماست. خداوند می‌فرماید: ما یعنی من و دستگاه شریعت و رسل و ملائکه فقط صرفاً به خاطر این که شما قوم مسرفی هستید و اسراف در همه چیز دارید، سنت خودم را تعطیل نمی‌کنم. "وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۷)"

وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

لِلَّهِمَّ اجْعَلْنَا وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ